

# گویش مازندرانی و زبان سنسکریت

درویش علی کولایان

مردم به مازندران و به نزدیک دامغان، در آغاز فرمانروایی سلوکیان در قرون چهارم و سوم پیش از میلاد تحت تأثیر نیرومند مقتضیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی روی داده است، دقت ناقد محترم را به خود جلب نمی‌کند. و خلاصه این که در باورشان موضوع کتاب، گوئی تلاش برای تطبیق فقط چند واژه از دو زبان و کشف مشابهت بین آن‌ها است.\*

۲. ناقد محترم کتاب اشاره می‌کند که در هیچ سند تاریخی به مهاجرتی از هند به مازندران اشاره نمی‌شود. در پاسخ به ایشان باید گفت بنیاد نظریه معروف و تاریخی مهاجرت بزرگ هند و اروپایی‌ها هم براساس سند مکتوب تاریخی نبوده است بلکه مبانی این نظریه با حقایق زبان‌شناختی مکشوف به توسط سر ویلیام جونز فراهم گردیده است. در تاریخ ایران همه می‌دانیم بسیاری از فراز و فرودها از سرگذشت مردم، طی چندین قرن که به دوران سلوکیان و اشکانیان باز می‌گردد همه فراموش شده است. پس چنین مهاجرتی، یعنی مهاجرت شالیکاران به ایران و استقرار آن‌ها در کناره تجن هم می‌تواند به آسانی از موضوعات تاریخی فراموش شده باشد.

شاید از مشکلات ما امروز همین باشد که پژوهشگران ایرانی تنها به انتظار نوشته‌ها و بهتر بگوییم در انتظار پیداشدن نقل قول‌ها نشسته‌اند تا به نگارش تاریخ خود مشغول شوند. آن‌ها دانش و آگاهی تاریخی را تنها در نوشته‌ها و مکتوبات پیشینیان جست و جو می‌کنند و به تاریخ شفاهی مردم خود (البته به معنای علمی آن) هیچ توجهی نشان نمی‌دهند.

نویسنده نقد اذعان می‌کند: «ما به دلیل در دست نداشتن اسناد کافی از زبان‌های ایرانی میانه و باستان، برای شناسایی مبدا تاریخی زبان‌های نو ایرانی دچار مشکل جدی هستیم.» از ناقد محترم اجازه می‌خواهم که به ایشان عرض کنم مشکل جدی ما همین است، امروز هم که عصر انفجار اطلاعات محسوب می‌شود، فقط منتظر نوشته‌ها

در مجله جهان کتاب، سال چهاردهم، شماره ۱ و ۲، نقدی با عنوان «گویش مازندرانی و زبان سنسکریت» به قلم ایمان نوروزی در ارتباط با کتاب مازندرانی و سنسکریت کلاسیک (روایت واژه‌ها) آمده است. مطالب عنوان شده از سوی ناقد محترم این فرصت را به این جانب که مؤلف کتاب هستم می‌دهد تا نسبت به نکاتی که ایشان نقل می‌کنند عریضی داشته باشم.

۱. آقای ایمان نوروزی در نقد خود و برای معرفی هدفی که نویسنده تعقیب می‌کند می‌نویسد: «کتاب مازندرانی و سنسکریت کلاسیک کوششی است در تبارشناسی "گویش مازندرانی" تا با تطبیق واژگان مازندرانی و سنسکریت و کشف مشابهت‌ها، ریشه گویش مازندرانی را در زبان سنسکریت بیابد.» به دنبال این جمله این عبارت کوتاه را نیز با تسامح اضافه می‌کنند و می‌نویسند «... آنگاه نتیجه می‌گیرد که مبادلات تجاری مانند تجارت برنج و در پی آن مهاجرت گروهی هندی‌ها در زمان سلوکیان، گویش مازندرانی را در ایران شکل داده است.» این دو جمله تمامی استنباطی است که آقای نوروزی از کتاب داشته و سعی در انتقال آن به مخاطب خود نیز نموده است که برای رسیدن به این حد آشنایی با کتاب، قرائت بخشی از نوشته پشت جلد کتاب هم کافی است.

برای نویسنده نقد، این که واژه‌ها کدام دسته و مربوط به کدام بخش از زندگی و به چه تعداد در کتاب آمده است اهمیتی نداشته است، این که بسیاری از واژه‌های مندرج در کتاب، نام‌های اصلی و اصطلاحات سنتی در کشاورزی و دامداری و خاص مازندرانیان است و گاهی هم به شکل شبه‌جملاتی از سنسکریت ادا می‌شوند اهمیتی نداشته است. برای نویسنده نقد، انطباق نام سنسکریت ده‌ها روستا و آبادی در اطراف رودخانه تجن که همگی در باریکه‌ای به طول چهل تا پنجاه کیلومتر واقع شده‌اند، با درج نقشه و نشان دادن وجه تسمیه هر کدام، مطلبی قابل توجه نبوده است. بیان این نظر که کوچاندن این

نشسته‌ایم. این وضع تفاوتی چندان با وضع دیروز نمی‌کند. با این تفاوت که نوشته‌های در دل صخره‌ها را دیروز، دیگران برای ما رازگشایی کرده‌اند و ما هم امروز، تعلق خاطرمان فقط و فقط به قرائت نوشته‌ها و نقل قول از درون کتاب‌های کهنه خلاصه می‌شود!

۳. آقای نوروزی اشاره به زبان اوستایی و سنسکریت می‌کنند و به این نکته توجه می‌دهند که نزدیکی این دو زبان به دلیل مهاجرت و یا تجارت برنج نیست! یادآوری این نکته از سوی ایشان، شاید ناشی از عدم دقت‌شان نه تنها به مطالب کتاب، بلکه به خود عنوان کتاب نیز بوده است که به سنسکریت کلاسیک دلالت دارد. سنسکریت مورد نظر ایشان سنسکریت ودایی یا همان سنسکریت باستانی است. حال آن که ورود فرهنگ کشت برنج به ایران، به زمانی بر می‌گردد که نزدیک‌تر به دوران ماست، زمانی که زبان سنسکریت کلاسیک و قاعده نوشتن به آن، ادبیات کلاسیک هند را به کمال رسانده است.

۴. نویسنده نقد به این مطلب اشاره می‌کنند که تمامی‌گوش‌ها در ایران، ایرانی است، فقط شکل باستانی آن‌ها مکتوب نشده است. ما نیز فقط به این مطلب اشاره می‌کنیم که موضوع در آمیختگی زبان‌ها و چند رگه شدن آن‌ها را نباید نادیده گرفت که نمونه‌ای از آن زبان اردو است. این زبان حاصل آمیختگی زبان فارسی و هندی (هندی با سنسکریت اشتباه نشود) است. در آمیختگی و قبول تغییر شکل ساختاری زبان مازندرانی که بیش از دوهزار سال تحت تأثیر زبان‌های رسمی در ایران بوده است البته قابل انکار نیست. با وجود این هنوز هم بعضی ویژگی‌های دستوری، گویای مبدأ و سرشت متفاوت این گویش و یا زبان محلی است. این جانب که به گویش مازندرانی به دلیل بومی بودن و زندگی در حوزه تجن تا حدودی مسلط هستم، هنوز نوشته‌ای علمی که تا حدودی مقررات دستوری و ویژگی‌های گرامری خاص مربوط به گویش مازندرانی را به درستی مشخص کند، ندیده و نخواهد دید، هر چند برای یافتن آن‌ها همیشه در تکاپو بودم. تشریح جنبه‌هایی که معرف رگه‌های ایرانی این گویش باشد و این‌گونه گفتن که مثلاً مازندرانی به زبان‌های ایرانی تعلق دارد البته بسیار ساده است ولی در مورد دیگر جنبه‌های سوال برانگیز دستوری، در ارتباط با این گویش، گویایی که در میان زبان‌های محلی ایران به خاطر داشتن قدیم‌ترین آثار مکتوب و به خاطر موسیقی و شعر خاص خود (امیری) شهره است، اقدامی صورت نگرفته است.

۵. نویسنده نقد به مطلبی دیگر نیز اشاره می‌کنند و می‌نویسند: «گاهی دو واژه مشابه در دو زبان هیچ ارتباطی تاریخی با هم ندارند. مثلاً واژه «بد» در فارسی و bad در انگلیسی، و یا «دین»، دنا در فارسی و «دین» در عربی که به رغم شباهت معنی و صورت، هیچ ارتباط تاریخی و زبان‌شناختی با هم ندارند. پس شباهت واژگانی دلیل خوبی برای اثبات ارتباط دو زبان نیست». ما نمی‌دانیم این گفته از سوی ایشان به چه منظور بوده است، چرا که آوردن قریب چهارصد واژه طبری یا مازندرانی و تطابق آن‌ها با واژگان و اصطلاحات سنسکریت در کتابی که مورد نقد ایشان است، چه ارتباطی با دو واژه

که ایشان نقل می‌کنند پیدا می‌کند؟ چگونه می‌شود این نمونه‌های نادر در زبان‌شناسی را که شاید در ذهن خود ایشان هم شمار آن‌ها متجاوز از تعداد انگشتان یک دست نمی‌شود، به قریب چهارصد واژه مازندرانی و سنسکریت تعمیم داد؟ کاشکی ایشان محتوای کتاب را به دقت ملاحظه می‌کردند تا شاید واژه‌ای از کتاب را مشمول این قاعده می‌دیدند، آنگاه ما را هم از آن آگاهی می‌دادند.

۶. آقای نوروزی به این نکته نیز اشاره می‌کنند که نویسنده کتاب راهی غیرعلمی را طی کرده است، ظاهراً فقط به این دلیل که ایشان معتقدند در مباحث فنی، به جای مراجعه به سایت اینترنتی حاوی لغت‌نامه سنسکریت، باید به اهل فن مراجعه کرد و این‌طور ابراز عقیده می‌کنند که سایت‌های اینترنتی تا زمانی که متعلق یا مورد تأیید نهادهای معتبر علمی جهانی نباشند، مورد وثوق نخواهند بود. شاید خوش‌بینانه‌ترین گمان از سوی ما در ارتباط با گفته اخیرشان، این مطلب است که ایشان به کتابنامه در انتهای کتاب و یا به متن، یا دست کم به صفحه بیست و پنج مقدمه کتاب توجه نکرده‌اند. چرا که به منبع علمی مورد مراجعه یعنی به انتشارات مؤسسه هندشناسی دانشگاه کلن آلمان در آن صفحات، اشاره لازم شده است.

\* بر اساس نوشته‌های تاریخی، در مورد تاریخ مازندران باستان، این نکته انکارناپذیر است که این ایالت از زمان جانشینان اسکندر تا قرن ششم میلادی، یعنی بیش از هشت قرن حاکمانی خود مختار و یا مستقل داشته است. کاس و یا کیوس، شاهزاده بی‌رحم ساسانی به حکومت مستقل و خودمختار مازندران، در قرن ششم میلادی، یعنی نود و دو سال پیش از هجرت پیامبر اسلام نقطه پایان می‌نهد. حمله کیوس به مازندران از جمله فجایع بزرگ تاریخ مازندران است که بسیاری از ابعاد آن پوشیده مانده است. سوال این است که علل دیرپایی استقلال مردم مازندران و زمینه‌های فرهنگی که مقتضای آن بود، چه چیز بوده است؟ آیا تفاوت در زبان و آیین و تیره مردم، به خلق این وضعیت بسیار استثنایی کمک نمی‌کرده است؟ این مطلب که مازندران مسیر انتقال بسیاری از عناصر فرهنگ اصیل مردم هند به ایران بوده است، در کتاب *مازندرانی و سنسکریت کلاسیک* مورد اشاره قرار می‌گیرد و صاحب این قلم به قدری به این نکته پایبند است که در دیگر نوشته‌های خود، *کلیله و دمنه* را بر اساس شواهدی جدی، برآمده از ادبیات مردم مازندران می‌داند. همه می‌گویند و شهرت یافته است که نسخه‌ای از این کتاب از دربار شخصی که پادشاه هند تصور می‌شد به دربار ساسانیان رسیده است. در این ارتباط، چه در *کلیله* (مجتبی مینوی از زبان مترجم کتاب) و چه در *شاهنامه* (آمدن شطرنج) می‌توان دید که شاه هند به گونه‌ای توصیف می‌شود که گویی پادشاهی او، بر منطقه‌ای است که وسعتی محدود دارد و او کسی است که خود را خراج‌گزار پادشاه ایران می‌داند. شواهدی در *شاهنامه* و مطالبی تازه که در ارتباط با زبان مردم مازندران به توسط این‌جانب مطرح می‌شود، می‌تواند این نتیجه را در پیش روی ما بگذارد که مازندران هم، در زبان مردم ایران روزگاری به هند و یا کشور هندوان نامبردار شده است. در *شاهنامه* و در داستان طفولیت زال، کوه هندو، کوه البرز و دریای هندوان، دریای مازندران فهم می‌شود.